

حضرت امام محمد تقی علیه السلام

بابُ اللهِ المَفْتُوحِ و کتابَةُ المَشْرُوحِ، ظِلُّ اللهِ المَمْدُودِ و سِرِّ اسرارِ الوُجُودِ، غَايَةُ الظُّهُورِ و الایجادِ، الامامُ التَّقِيُّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الجَوَادِ. تولّد ذات خجسته صفاتش در نیمه دوم رمضان یکصد و نود و پنج در مدینه طیبه روی داد. نام شریفش محمد و کنیتش ابوجعفر و به جهت اشتراک در نام و کنیه با جدّ بزرگوارش امام باقر وی را ابوجعفر الثّانی گویند. القاب همایونش تقی و جواد و مرتضی، ولی مشهورترین القابش تقی است. پدر بزرگوارش حضرت علی بن موسی الرضا (ع) و مادر والاگهرش امّ ولد و سبیکه نام داشت. گویند آن مخدّره از خانواده ماریه قبطیه بوده و حضرت رضا وی را خیزران نامیده. و بنا به بعضی روایات احتمالاً حضرت امام محمد تقی (ع) در سفر خراسان پدر عالی مقدارش حضرت رضا در خدمت پدر بوده، و در همان سفر مأمون با صغر سن آن جناب دخترش امّ الفضل را به زوجیت وی درآورد. به هر حال چنانکه در کتب سیر ذکر شده، حضرتش موقعی که در خراسان بوده و با دختر مأمون ازدواج فرموده به علت بدبینی و انزجار از وضعیت دربار مأمون و عدم تمایل به معاشرت درباریان از مأمون اجازه مراجعت به وطن خواسته و با زوجه اش امّ الفضل رهسپار مدینه شد، و هنگام شهادت پدر بزرگوارش در مدینه توقف داشت و طبق روایات وارده آن حضرت برای تغسیل و تکفین پدر بزرگوارش به نیروی ملکوتی و مستور از انظار مُلکی بر بالین پدر آمده و پس از انجام تغسیل و تکفین جسد مطهّر پدر ناپدید گردید و فقط أباصلت خادم خاصّ حضرت رضا به زیارت وی نایل شد.

خلاصه حضرتش همچنان مقیم مدینه بود تا سال دویست و چهار که مأمون برای رفع فتنه و دفع ابراهیم بن مهدی عازم بغداد گردید، و چون به قرب بغداد رسید ابراهیم بن مهدی مخفی گردیده و هوادارانش از هم پاشیدند و مأمون بلاعارض وارد بغداد و مجدداً بغداد دارالخلافه شد و رونق گرفت. مأمون برادر خود ابومحمّد بن هارون را به ولایتعهدی برگزید و وی را به المعتصم بالله ملقب کرد. آنگاه در سال دویست و هجده به غزای روم رفت و در مراجعت از غزا در سرچشمه‌ای به نام پذیردین برای تفرج فرود آمد و در آنجا مریض شده در هفده رجب دویست و هجده به دیار آخرت شتافت. و وی را در طرطوس دفن کردند و برادرش المعتصم بالله بر تخت خلافت نشست و با اینکه خلیفه انتخابی خود مأمون بود، مع ذلک عده‌ای به دور عباس بن مأمون جمع شده، خواستند فتنه انگیزی کرده و وی را به خلافت بردارند. معتصم فرستاد عباس را طلبید. عباس به نزد معتصم آمده با وی بیعت نموده، گفت: من خلافت را به عمّ خود واگذار کردم و فتنه‌ای که می‌رفت به پا شود، فرو نشست و معتصم در خلافت مستقر گردید. وی چون بخريد غلامان ترک حرص و میلی تامّ داشت عده آنان در بغداد زیاد شده و غالباً مزاحم مردم می‌شدند. در سال دویست و بیست قلعه‌ای در خارج بغداد برای مسکن آنان ساخت و نام آن را «سُرّ من رأی» گذاشت که بعداً به تدریج به سامره تبدیل یافت.

خلاصه معتصم در سال دویست و هجده به عبدالملک زیات عامل مدینه نوشت که به حضرت امام محمد تقی (ع) اطلاع دهد که با زوجه اش امّ الفضل عزیمت بغداد نماید. حضرت پس از اطلاع از نامه معتصم و تصمیم بر حرکت در محضر جمعی از خاصان شیعیان فرزند ارجمندش امام علی النقی (ع) را به جانشینی و وصایت خود و امامت و هدایت خلق معرفی و تعیین نموده، به جانب بغداد حرکت فرمود. معتصم هنگام ورود حضرت صورتاً با احترام و گرمی تمام با آن حضرت برخورد نمود ولی باطناً مصمم بر قتل آن حضرت بود، و چون مطلع بود که برادرزاده اش امّ الفضل زوجه آن حضرت به علت اینکه اولاد ندارد و حضرت جواد هم نسبت به سمانه مادر والاگهر فرزندش حضرت علی النقی (ع) ابراز توجه و علاقه می فرماید، با حضرتش دل بد دارد و نسبت به آن حضرت کینه توز است، این بود که از حسد زنانه امّ الفضل سوء استفاده نموده وی را اغوا کرد که بنا به قول مشهور آن ملعونه حضرتش را بوسیله پارچه زهر آلود مسموم کرد و پس از آنکه مسمومیت و درد و رنج و عطش لازم آن ظاهر گردید، درب خانه آن حضرت را بسته، به کنیزان و مستخدمان غدغن کرد که به تقاضای حضرتش گوش ندهند. و آن حضرت در مدت یک شبانه روز درد و رنج هرچه اظهار تشنگی فرمود و آب خواست کسی جواب نداد تا مثل جدّ بزرگوارش لب تشنه و عطشان به باغ جنان خرامید. شهادت آن حضرت بنا بر اصح اقوال آخر ذیقعه سال ۲۲۰ بوده و سنّ مبارکش هنگام شهادت بیست و پنج سال و اندی و مدت امامت وی هفده سال و چند ماه بوده است.

ازواج و اولاد آن حضرت: حضرتش جز امّ الفضل دختر مأمون زوجه حرّه نداشته است و امّهات اولادش همه امّ ولد بوده‌اند. آن حضرت را دو پسر والاگهر بوده:

۱- حضرت علی النقی امام دهم

۲- موسی ملقب به المبرقع،

و دو دختر نیک اختر:

۱- فاطمه؛

۲- حکیمه.

معاریف اصحاب حضرتش:

۱- اسحق بن ابراهیم؛

۲- احمد بن محمد بن نصر ایزنطی؛

۳- ایوب بن نوح؛

۴- حکم بن بشار المرزوی؛

۵ - حسن بن سعید الاهوازی؛

۶ - حسین بن مسلم؛

۷ - سهیل بن زیاد الادمی؛

۸ - داود بن قاسم بن اسحق؛

۹ - صالح بن ابی حماد؛

۱۰ - عبدالرحمن بن ابی نجران؛

۱۱ - عبدالله بن محمد الرازی؛

۱۲ - عبدالعظیم بن عبدالله بن الحسن؛

۱۳ - محمد بن سنان ابوجعفر الرازی.

خلفاء و امراء معاصرین حضرتش:

۱ - مأمون بن الرشید؛

۲ - معتصم بن الرشید.

در خاتمه برای تیمن روایتی مشعر بر وفور علم آن حضرت در صغر سن ذکر می‌شود: در احتجاج طبرسی نقل شده که مأمون موقعی که عزم وصلت با آن حضرت کرد، برای امتحان وی و هم تفهیم درجه علم او به سایرین یحیی بن اکثم عالم وقت را احضار نموده، گفت تا سؤالاتی دینی از آن حضرت بنماید. یحیی پس از استیذان از وجود مقدّسش سؤال کرد که رأی شما دربارهٔ مُحرمی که صیدی را بکشد چیست؟ حضرت فرمود: باید دید قتل صید در حل بوده یا در حَرَم؟ قاتل عالم بوده یا جاهل؟ قتل عمداً بوده یا خطا؟ قاتل حُر بوده یا بنده؟ صغیر بوده یا کبیر؟ اولین تقصیر وی بوده یا تکرار شده؟ صید طیر بوده یا غیر طیر؟ از صغار صید بوده یا از کبار آن؟ قاتل مصرّ بوده یا نادم از عمل؟ قتل در شب بوده یا در روز؟ محرم به عمره بوده یا به حج؟ یحیی از ذکر این همه شقوق مبہوت مانده، ساکت شد. آنگاه حضرتش شرح تمام شقوق را فرمود. سپس حضرت از یحیی سؤال کرد که خبر بده از حال مردی که اول صبح نظر به زنی کند حراماً و وسط روز حلالاً، و وقت زوال حراماً، و عصر حلالاً، و مغرب حراماً و وقت عشاء حلالاً، نصف شب حراماً، آخر شب حلالاً؟ یحیی از جواب عاجز مانده، چون استدعای جواب از خود آن حضرت کرد، حضرت فرمود: آن زن اوّل صبح کنیز غیر بوده لذا نظر اول مرد حرام بوده، وسط روز کنیز را خرید نظرش حلال شد، وقت زوال وی را آزاد کرد نظرش حرام شده، عصر تزویجش کرد حلال شد، مغرب با وی ظهار کرد حرام شد، سپس کفّارهٔ ظهار داد حلال شد، نصف شب طلاقش داد حرام شد، آخر شب رجوع نمود

حلال شد. مأمون پس از اطلاع از وفور علم آن حضرت با شرف دختر خود امّ الفضل را به حبّاله ازدواج آن حضرت درآورد.